

## پان تور کیسم و ارزش علمی و تاریخی آن

دکتر انور خامه‌ای

به تازگی کتابی به دستم افتاد به نام «قرون عثمانی» که نویسنده‌ای آمریکایی به نام لرد کین راس آن را نوشته و در آمریکا در ۱۹۷۷ چاپ و منتشر شده است. پس از مطالعه آن ملاحظه کردم که این کتاب نیز مانند کتابهای دیگری که در سالهای اخیر درباره تاریخ ترکیه و امپراتوری عثمانی ترجمه و منتشر شده با انگیزه سیاسی نگاشته شده و ویژه در بخش مربوط به بر خوردهای آن کشور و ایران در زمان صفویه آکنده از اشتباهات تاریخی است که احتمالاً بانیات خاص و به منظور بهره برداری تبلیغاتی و سیاسی به رشته تحریر درآمده است. گرچه نقد این کتاب و نظایر آن از گنجایش یک مقاله بیرون است، لیکن ذکر یک نمونه فاحش از این تحریفهای تاریخی و نشان دادن بطلان آن و انگیزه‌هایی که محرک این گونه تحریفهاست را ضروری دانستم.

در این کتاب بعنوان قلمرو امپراتوری عثمانی و گستره آن در زمان صفویه نقشه‌ای ارائه شده است که به هیچ وجه با واقعیت وفق نمی‌دهد و خوانندگان ارجمند، کوچک شده این نقشه را ملاحظه می‌فرمایند. چنان که دیده می‌شود، در این نقشه بخشهای مهمی از اراضی تحت حاکمیت ایران در آن زمان جزو امپراتوری عثمانی نشان داده شده است مانند آذربایجان و لرستان که استان کردستان کنونی نیز جزو آن آمده، قرا باغ (ارمنستان) جمهوری آذربایجان کنونی، گرجستان، ارمنستان، داغستان و حتی بخشی از خوزستان که این سوی شط العرب میان خرمشهر و بندر (امام خمینی) قرار دارد. شکی نیست که چنین تحریف تاریخی بی‌سوء نیت و انگیزه‌های خاص سیاسی نبوده است. لیکن برای اینکه حقیقت تاریخی کاملاً آشکار شود ناگزیریم نگاهی به تاریخ آن دوران یعنی پیدایش دودمان صفوی و جنگهایی که میان این دولت و نیروهای عثمانی روی داده است بیفکنیم.

پیش از پیدایش این دودمان، یعنی درست در زمانی که دولت عثمانی دوران اقتدار و توسعه طلبی خود را

در شرق و غرب بغازها آغاز کرده بود، ملت ایران بدترین ایام تاریخ خود را می‌گذراند و گرفتار پراکندگی، ناامنی و آشوب بود. امرای جورپیشه غیر ایرانی مانند امیران مغول، تاتار و ترکمان بر هر گوشه از این سرزمین مسلط شده و بر سر قدرت بیشتر با یکدیگر به جنگ و ستیز مشغول بودند و حتی گاهی برای پیروزی بر رقیب خود دست به دامان دشمنان ایران مانند ازبکان، عثمانیان و استعمارگران برتقالی می‌شدند. در مغرب ایران دودسته امرای آق‌قویونلو و قره‌قویونلو که هر دو از تاتاران بودند هر کدام بر بخشی از آذربایجان، کردستان و لرستان جنگ انداخته و با هم سرگرم کشمکش بودند و شگفت‌انگیز اینکه هر دو گروه به دربار عثمانی به چشم پشتیبانی برای خود می‌نگریستند. کما اینکه در همین نقشه نیز قلمرو امارت آنها جزو اراضی امپراتوری عثمانی قرار گرفته است. در ناحیه ای قدری شمالی تر، شروانشاه که از بازماندگان دودمان سلجوقی بود حکومت می‌کرد و داعیه استیلا بر سراسر این منطقه را داشت.

در شرق ایران از بکان فرصت به دست آورده و از سمرقند تا قندهار را مورد تاخت و تاز قرار داده و شهرهای مرو، هرات و مشهد را تصرف کرده بودند. مهمتر از این، اختلاف و نفاق بود که میان طایفه‌های قزلباش وجود داشت. این قبایل گرچه همه صوفی و مرید شیخ صفی‌الدین اردبیلی بودند و از جانشینان او شیخ جنید و شیخ حیدر پیروی می‌کردند، اما بر سر فرماندهی و سروری با هم رقابت و کشمکش داشتند. در چنین شرایطی سلطان عثمانی چون شکست امیر آق‌قویونلو از شیخ حیدر و صوفیان از جان گذشته پیر و اورامشاهده کرد و فهمید بوسیله امرای دست‌نشانده تاتار خود نمی‌تواند آذربایجان و ایالات دیگر ایران تسلط یابد، تصمیم گرفت خود وارد معرکه شود و کار را تمام کند. از این رو با سپاهی بزرگ که شمار سربازان آن را تا دو بیست هزار نفر ذکر کرده اند و ۳۰۰ عراده توپ داشته است به قصد تصرف تبریز به آذربایجان حمله ور گردید.

### استاد ارجمند و فرهیخته

### جناب آقای دکتر انور خامه‌ای

با اندوه بسیار در گذشت نابهنگام همسر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم. از درگاه ایزدیکتایمی خواهیم به جنابعالی و دیگر بازماندگان محترم تندرستی و صبر جمیل عطا فرماید و آنروانشادر اغریق دریای بیکران غفران و رحمت خویش گرداند.

مدیر مسئول، مشاوران علمی و گردانندگان اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

اماد این فاصله تحول مهمی در ایران روی داده بود. اسماعیل پسر ۱۸ ساله شیخ حیدر توانسته بود تمام پیران پدرش را متحد و مجهز سازد و در تبریز تاجگذاری کند و دو مان صوفی را تشکیل دهد. اسماعیل با ۲۵ هزار سرباز که فقط ۴ هزار نفر آنها سوار و بقیه پیاده بودند و اسلحه آتشین نیز نداشتند به مصاف ارتش عظیم عثمانی شتافت. در دشت چالدران دو طرف با هم روبه‌رو شدند. عثمانیها توپخانه خود را در تپه‌ای که مسلط بر میدان جنگ بود مستقر کرده و تفنگچیان خود را پیشاپیش سپاه قرار داده ۲۰ هزار سوار را بعنوان محافظ آنها گمارده بودند. جنگ با شلیک ۳۰۰ توپ آغاز شد و تلفات سنگینی به نیروی ایران وارد آمد. شاه اسماعیل تصمیم گرفت به هر بهایی هست توپخانه دشمن را نابود کند. بنابر این با یکصد سوار زبده سپاهیان دشمن را دور زد و از پشت سر از تپه بالا رفت و به توپچیان عثمانی حمله کرد. آنان که منتظر چنین حمله‌ای نبودند توپها را رها کردند، بعضی کشته و بقیه پراکنده شدند. آنگاه شاه اسماعیل توپها را منهدم کرد و به سرعت به اردوی خود بازگشت. انفجار توپها و نابودی آنها در لشکر یان عثمانی و لوله افکند و رو حیه آنان را متزلزل کرد. لذا سلطان سلیم که خود فرماندهی سپاه را بر عهده داشت با ۲۰ هزار سوار در پناه شلیک مداوم تفنگچیان به نیروی ایران یورش برد ولی در برابر چهار هزار سوار شاه اسماعیل متوقف شد. شلیک مداوم تفنگچیان عثمانی تلفات سنگینی بر سربازان ایرانی وارد کرد به گونه‌ای که در پایان جنگ از ۲۵ هزار نیروی ایران فقط دو هزار نفر باقی مانده بودند. از این رو شاه اسماعیل به تقاضای شیخ شیبستری و برای جلوگیری از محاصره شدن سپاه خویش و حفظ جان بقیه سربازان فرمان عقب نشینی صادر کرد تا بعد با گرد آوردن نیروی تازه نفس از نوبر دشمن بنامزد. بدین سان عثمانیها برای نخستین بار تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان را تصرف کردند، اما بخش اعظم نفرات و تجهیزات خود را از دست داده بودند. تلفات عثمانیها را ۴۱ هزار نفر ذکر کرده اند و ۱۹۰۰ نفر از آنان نیز اسیر شده بودند در حالی که از ایرانیها حتی یک نفر هم اسیر نشده بود.

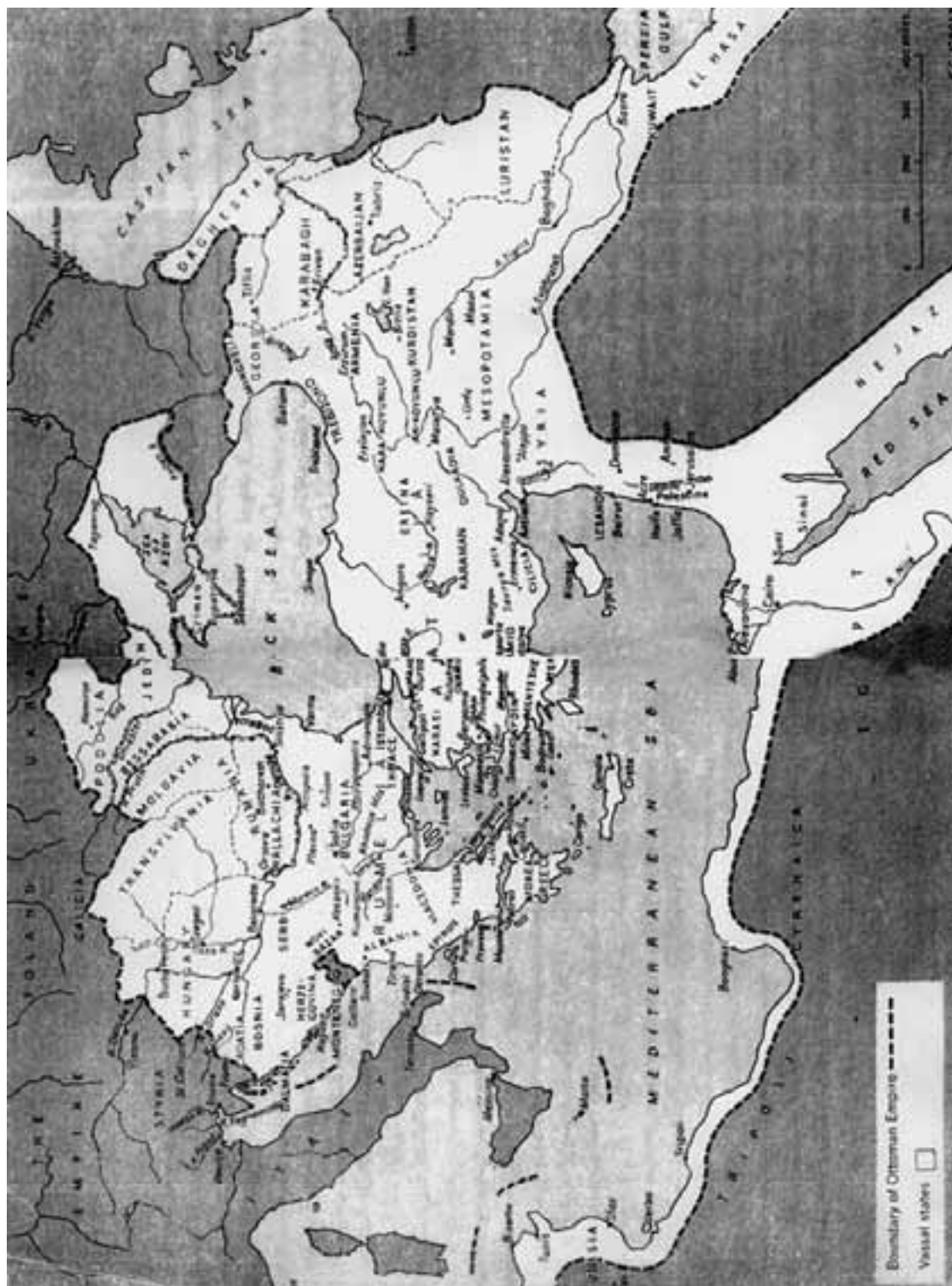
شاه اسماعیل بی درنگ در صدد جبران این شکست برآمد و توانست بیشتر امرای قزلباش را با خود متحد سازد و نیروی بزرگ و منظمی فراهم آورد. افزون بر این، گروهی از افراد خود را با

سلاحهای آتشین مجهز ساخت. سپس به آذربایجان شتافت و تبریز را محاصره کرد. عثمانیها که در جنگ چالدران تلفات فراوانی داده بودند و در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان نیز با دشمنی و کارشکنی مردم مواجه می شدند صلاح خود را در این دیدند که تبریز و نواحی دیگری را که اشغال کرده بودند تخلیه کنند و به سرزمین عثمانی عقب بنشینند. شاه اسماعیل آنان را تا آن سوی مرزهای ایران تعقیب کرد و تلفات زیادی برایشان وارد ساخت و حتی بخشی از خاک عثمانی را در پیرامون دریاچه وان تصرف کرد. بدین سان تمام مدتی که عثمانیها آذربایجان را در اشغال داشتند از یکی دو ماه تجاوز نمی کرد و حتی در بعضی نوشته‌های تاریخی مدت سلطه آنها را بر تبریز دو هفته ذکر کرده اند. با وجود این، در همین مدت کوتاه این شهر را که یک میلیون جمعیت داشت و مرکز بازرگانی و صنعت بود غارت و ویران کردند و هنگام تخلیه نیز عده زیادی از زنان و دوشیزگان و هنرمندان ایرانی را به اسلامبول کوچ دادند.<sup>۲</sup>

جنگ چالدران به شاه اسماعیل و جانشینش شاه طهماسب فهماند که دیگر بدون سلاحهای آتشین و بویژه توپهای سنگین و سبک نمی توان در برابر دشمنان مقاومت کرد. از این رو به تجهیز نیروهای خود با سلاحهای مدرن پرداختند و توپخانه کافی و فوجهای تفنگچی فراهم آوردند. متأسفانه پس از مرگ شاه طهماسب اوضاع ایران مغشوش و آشفته شد. شاه اسماعیل دوم که بر تخت سلطنت نشست آدمی فاسد، عیاش، زن باره، و آلوده به استعمال مواد مخدر بود و با امیران و وزیران خود به درشتی رفتار می کرد. از این رو آنها از وی مکتر و بیزار بودند و برای پشتیبانی خود از نفوذ نان درباری استفاده می کردند. بدین سان دربار صفوی عرصه توطئه نان درباری و رؤسای ایلهای قزلباش شد که هر یک در گوشه‌ای از کشور کوس لمن الملکی می زد.

شاه اسماعیل دوم بر اثر رفتار زشت خود با توطئه درباریان کشته شد و جانشین او محمد خدابنده که قبلاً به دست سلفش کور شده بود، توان اداره کشور را نداشت و در دوران او وضع کشور آشفته تر و پریشان تر گردید و در هر گوشه آن آشوب و توطئه‌ای بر خاست. از یکان سراسر خراسان را که شامل بلخ و هرات نیز بود عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند. در لرستان و بلوچستان نیز عشایر سنی مذهب سر به شورش برداشتند. این وضع مینه را برای سلطان عثمانی

○ به گواهی تاریخ، هر زمان که بیگانگان توطئه‌ای برای جدا کردن آذربایجان از مام میهن طرح کرده اند، فرزندان آذربایجان پیشاپیش دیگر صفوف ملت ایران به پیکار برخاسته و آن توطئه را در هم شکسته اند.



آماده ساخته بود تا از نو به ایران حمله ور گردد. لذا شروع به دست اندازی به سرزمینهای غرب ایران کرد و بی آنکه با مقاومت زیادی مواجه شود آذربایجان و قزلباغ و بخشهای غرب ایران را تا حوالی همدان تصرف کرد.

در چنین احوالی سلطان محمد خدا بنده در گذشت و شاه عباس اول که جوانی نوباوه بود به تخت سلطنت نشست. او گرچه جوان بود اما باهوش و زیرک و از فنون جنگی و سیاست آگاه بود. او در همان آغاز سلطنت متوجه شد که با وضع آشفته و پریشانی که کشور دارد در هر گوشه اش یاغیانی فرمانروایی می کنند جنگ با عثمانی برای نجات آذربایجان و نواحی اشغالی غرب جز به شکست نخواهد انجامید و باقی مانده استقلال ایران نیز به خطر خواهد افتاد. لذا به سلطان عثمانی پیشنهاد صلح یعنی در حقیقت خاتمه جنگ داد و طرفین موقتاً وضع موجود را پذیرفتند (سال ۹۹۸ هـ. ق.).

این صلح مسلح به شاه عباس امکان داد که با خیال آسوده از جانب غرب به تمشیت و اصلاح امور کشور بپردازد. او نخست یاغیانی را که در غرب و جنوب کشور آشوب به راه انداخته بودند سرکوب کرد و امنیت را در این نواحی برقرار ساخت. سپس با تمام قوا متوجه خراسان شد و از بکان راتار و مار کردوبه آن سوی رود جیحون عقب براند.

شاه عباس افزون بر این در نیروی نظامی و دفاعی کشور نیز تحول عمده ای ایجاد کرد. تا آن زمان نیروی نظامی ایران از سپاهیان ایلهای قزلباش و صوفیان فدایی مرشد کامل تشکیل می شد. این دسته اخیر ضابطه معینی نداشتند و تعدادشان کم و زیاد می شد و فرماندهانشان تغییر می کردند. لذا نمی شد روی آنها زیاد حساب کرد. اما سپاهیان ایلهای قزلباش که نیروی عمده نظامی را تشکیل می دادند، هر کدام تابع رؤسا و فرماندهان خود بودند و در هنگام جنگ از فرماندهی واحد و متمرکز پیروی نمی کردند. افزون بر این گاه به رقابت با هم می پرداختند و در جهت مخالف هم عمل می کردند. بدین سان شاه صفوی نیروی منظم و مطمئن در اختیار نداشت. شاه عباس این نقص را برطرف کرد و از میان پیروان خود دو اطلبان دیگر سپاه منظمی به نام «سپاه خاص» تشکیل داد که شامل ۱۲۰ هزار سوار و ۲۰ هزار پیاده بود. این سپاهیان مزبور بودند و به تناسب مقام خود حقوق می گرفتند، در حالی که پیش از آن چنین نبود.

شاه عباس کار اسلاف خود را در جهت مدرن کردن تجهیزات ارتش و مسلح ساختن آن با سلاحهای آتشین تکمیل کرد و نیرویی دارای ۵۰۰۰۰ عراد توپ و هزاران تفنگچی تشکیل داد. اکنون هنگام پس گرفتن سرزمینهای اشغال شده از عثمانیها فرار سیده بود. لذا از قزوین که پایتخت بود بالشگری عظیم به آذربایجان حمله کرد و پس از ۱۱ روز به نزدیکی تبریز رسید. مردم این شهر همین که از این خبر آگاه شدند تاجهای ۱۲ ترک لباس را که از بیم عثمانیان پنهان کرده بودند بیرون آوردند و بر سر نهادند و شعار شاه سونی آشکار کردند و پیشاپیش و ردقوای دولتی و لوله و غوغا به راه انداختند و بدین سان همراه سپاه شاه عباس وارد تبریز شدند. هر کس از عثمانیان که به دست مردم می افتاد بی درنگ به هلاکت می رسید چنان که آن سربازانی از دشمن که زنان تبریزی اختیار کرده بودند از سوی خویشاوندان آن زن از پای در آمدند و سرهایشان در کوزه و بازار می افتاد. سربازان عثمانی از ترس مردم به قلعه تبریز پناه بردند. لیکن سودی نداشت و سپاهیان عثمانی تار و مار شدند عده ای را شاه عباس کشت و بقیه به سوی سرزمین عثمانی فرار کردند.

شاه عباس پس از فتح تبریز به نخجوان و ایروان حمله کرد. نخجوان به سرعت تصرف شد، اما سردار عثمانی مدتی در قلعه ایروان پایداری کرد، لیکن در اوایل ۱۰۱۳ هـ. ق. تسلیم شد. سپس شاه عباس سرداران خود را مأمور فتح قزلباغ و عراق عرب کرد و سربازان ایرانی تا قارص و ارزروم با کامیابی پیش رفتند و بغداد و بصره را تصرف کردند. خود شاه عباس ارمنستان و گرجستان را از اسارت عثمانیان آزاد ساخت و جمعی از ارمنیان را همراه خود به اصفهان آورد که در آن زمان پایتخت دودمان صفویه شده بود. اما در عثمانی پس از مرگ سلطان محمد، پسرش احمد به جای او نشست و در صدد جبران شکستهای گذشته برآمد و سردار معروف خود چغال اوغلی را که فرنگی زاده بود با صدهزار نفر به ایروان و شیروان فرستاد ولی او کاری از پیش نبرد و با دادن تلفات زیاد عقب نشست. در بهار ۱۰۱۴ سپاه ایران قلعه وان را محاصره کرد و شکست سختی بر عثمانیان وارد ساخت و غنایم فراوانی از جمله چند صد عدد توپ از آنها گرفت. در سال ۱۰۱۵ ایرانیان قزلباغ، گنجه، شیروان، شماخی، باکو و دربندر تصرف کردند و عثمانیان و دست نشاندهگان آنها را یکسر ه از اراضی ایران بیرون راندند.

○ تاریخ تراشی ها، تحریفها، نگارش مطالب نادرست و بی پایه در قالب کتابها و نشریاتی که دشمنان ایران به بازار می فرستند، برگزاری همایشهای فرمایشی و... که در آنها نغمه شوم جدایی آذربایجان از ایران و پیوند یافتن آن به ترکیه سازی می شود، نه ذره ای از میهن دوستی مردم آذربایجان خواهد کاست، نه علاقه ای در آنان نسبت به ترکیه پدید خواهد آورد.

○ نظریه‌های پان‌تورانیسم و پان‌تورکیسم یکسره بی‌بنیاد و ساختگی است و اطلاق «یک ملت» به اقوام و مردمانی باریش‌شده‌های نژادی و پیش‌سینه‌های تاریخی و سنت‌های مختلف و زبان‌های کم و بیش متفاوت، چیزی نیست جز یک تحریف و جعل بزرگ علمی و تاریخی.

در چند سال بعد نیز جنگ میان ایرانیان و عثمانیان در خاک آن کشور یعنی پیرامون قارص، وان، ارزروم و حوالی رود فرات در عراق ادامه داشت تا سرانجام در ۱۰۲۵ قرار داد صلحی میان طرفین منعقد گردید که طبق آن دولت عثمانی متعهد شد هیچ گونه ادعایی نسبت به اراضی که سابقاً متصرف شده بودند نداشته باشد و دولت ایران نیز قبول کرد سالی ۲۰۰ بار ابریشم به عثمانی تحویل دهد. با وجود این، جنگ بویژه در عراق عرب ادامه یافت و ارتش ایران عثمانی‌ها را تا آنسوی فرات عقب‌راند. همچنین حمله وسیع عثمانی‌ها به ارمنستان و آذربایجان در ۱۰۲۶ با شکست سختی روبه‌رو شد. عاقبت در ۱۰۲۷ دوباره قرار داد صلح میان دو دولت تجدید شد و طرفین مرزهای پیش از سال ۹۹۸ دو کشور را به رسمیت شناختند اما این بار ایرانیان هیچ گونه تعهدی برای تحویل ابریشم به عثمانی نپذیرفتند.

از مجموع آنچه گفتیم معلوم می‌شود که تنها در مدت ۱۴ سال یعنی از ۹۹۸ تا ۱۰۱۲ بر اثر شرایط آشفته‌درون ایران بخشی از کشور ما که در نقشه مزبور نشان داده شده، موقتاً در اشغال نیروهای عثمانی بوده است. لیکن از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵ نخست آذربایجان و سپس تمام زمینهای دیگری که عثمانی‌ها اشغال کرده بودند از دست آنها آزاد شد و حتی بخشهایی از خاک عثمانی مانند ارزروم، وان و عراق عرب به تصرف نیروهای ایران درآمد و تا سال ۱۰۲۷ در تصرف ایران بود و تمام کوششها و حملات عثمانی‌ها برای بازپس گرفتن سرزمینهای گذشته با شکست روبه‌رو شد. پس اگر بتوان اشغال موقت چند ولایت از ایران را دلیل قرار دادن آنها در قلمرو عثمانی دانست و مرزهای امپراتوری عثمانی را چنان که در نقشه مزبور آمده ترسیم کرد، به همین سان می‌توان نقشه دیگری رسم کرد که این مرز را آنسوی وان و ارزروم و عراق قرار بدهد. بنابراین ترسیم چنین نقشه‌ای آن‌هم از سوی یک استاد دانشگاه آمریکایی جز انگیزه سوء سیاسی او چیز دیگری را نشان نمی‌دهد؛ انگیزه‌ای که در زیر موجبات و هدفهای آن را مورد بحث قرار خواهیم داد. اما نکته مهم‌تر این است که چرا چنین کتابهایی به فارسی ترجمه می‌شود و چرا وزارت ارشاد مجوز انتشار آنها را می‌دهد؟ این که دست کم در مقدمه آن توضیحی در باره این تحریف‌های تاریخی و انگیزه‌های سوء مؤلف آن برای روشن شدن ذهن خوانندگان، افزوده شود؟!

اینکه در کتابهایی از این دست و با نقشه‌ها و تاریخ تراشیهایی از این گونه بخوانند آذربایجان یا بخشهای دیگری از کشور ما را متعلق به امپراتوری سابق عثمانی جلوه دهند یا در نشریاتی که به خرج دولت ترکیه منتشر می‌شود شاعر ایرانی پرست آذربایجان محمد حسین شهریار را پیر و شاعران ترکیه معرفی کنند و حتی اگر تنی چند از آذربایجانیانی را که در اسلامبول یا آنکارا درس خوانده‌اند زیر نام «همایش ارومیه» گردهم آورند و نغمه شوم جدایی آذربایجان از ایران و پیوند آن به ترکیه را ساز کنند هیچ کدام از اینها نه از میهن دوستی مردم آذربایجان در نه‌ای خواهد کاست و نه علاقه‌ای در آنان نسبت به ترکیه پدید خواهد آورد. همه می‌دانند که اینها دنباله نظریه نژادپرستانه پان‌تورکیسم است که از یک قرن پیش عوامل تبلیغاتی ترکیه همواره در بوق دمیده‌اند بی آنکه حاصلی از آن عایدشان شود.

پان‌تورکیسم و بیس‌البدل آن پان‌تورانیسم چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ نظریه‌پرستان پان‌تورکیسم معتقدند تمام اقوام و ملیتهایی که از شرق اروپا گرفته تا دیوار بزرگ چین قرار دارند دارای شباهتهای زبانی، مذهبی، عادات و آداب سنتی و اخلاقی‌اند، در حقیقت یک ملت را تشکیل می‌دهند و باید به گونه ملت واحدی به هم پیوند یابند و قدرت سیاسی، نظامی و فرهنگی بسیار نیرومندی تشکیل دهند که بتوانند رسالت تاریخی خود را برابر تمدنهای بزرگ دیگر مانند تمدن اروپایی، عرب، هندی و چینی نگهداری کند و به انجام رساند. ضیاء گوک‌آلپ، نظریه‌پرداز معروف پان‌تورکیسم، آن را چنین تعریف می‌کند: «ملت چیست؟ چه پیوندی که ما داریم می‌تواند بر پیوند نژادی، قومی، جغرافیایی و سیاسی برتری داشته باشد؟ جامعه‌شناسی تعیین می‌کند که این پیوند وحدت در تربیت و فرهنگ یعنی وحدت در احساس است. ملت به هیچ وجه یک گروه نژادی، خونی، جغرافیایی یا تجمع اجباری نیست، بلکه ملت از افرادی تشکیل شده که زبان مشترک، مذهب مشترک، اخلاق مشترک و... داشته باشند، یعنی از یک تربیت بهره‌مند شده باشند... هر جای که فرهنگ غالب باشد آنجا یک ملت است... هدف ناسیونالیسم ترک این است که در این اجتماع بزرگ کشورها فقط یک فرهنگ غالب باشد.»<sup>۲</sup>

این نظریه با علم و واقعیت مطابقت ندارد. ملت‌های بزرگ جهان بیشتر از یک نژاد یا دست کم از تیره‌های

مختلف يك نژاد تشکیل شده اند. نمونه کامل آن ایالات متحده آمریکا است که با آنکه کمی بیش از دو قرن از عمرش می گذرد اکثریت مطلق ساکنان آن از نژاد انگلوساکسون یا ژرمنی و به هر حال اروپایی اند. به همین ترتیب کانادا، استرالیا، نیوزلاند که همه عمری کمتر از ایالات متحده دارن اکثریت ساکنانشان از نژاد اروپای شمالی یا جنوبی می باشند. من از کشورهای آمریکای لاتین دیگر سخنی نمی گویم چون نام آن معرف ساکنانش و همزادی آنهاست؛ یا از کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی که به ندرت ممکن است از نژادهای ناهمگونی تشکیل شده باشند مانند آفریقای جنوبی که آنها هم اگر بخواهند به ملت واحدی تبدیل شوند باید به سوی همزادی پیش روند. اضافه کنیم که ممکن است در درون يك کشور که اهالی آن همزادند میان تیره های مختلف آن جنگ و کشمکش وجود داشته باشد مانند سرزمین فلسطین و جنگ اعراب و اسرائیل که در این صورت آنها را نباید به ملت واحدی بشماریم. به عبارت دیگر همزادی شرط لازم يك ملت بودن هست اما شرط کافی نیست.

در مورد داشتن مکان نیز همین واقعیت وجود دارد یعنی کمتر کشوری را می توان یافت که بخشها و استانهای آن به هم چسبیده نباشند اما یکبار چگی مکانی دلیل وحدت ملی نمی شود. نمونه آن اختلاف میان ایرلند و انگلستان و نیز اهالی باسک با اسپانیاست.

اکنون به ویژگیهایی که گوک آلپ برای وحدت ملی ذکر کرده است بپردازیم. نخست تکلم به زبان واحد. البته همزبانی شرط مهمی برای وحدت ملی است اما شرط لازم نیست. ملت سوئیس که مردم آن از میهن پرست ترین مردم جهانند، به چهار زبان حرف می زنند که سه تای آنها یعنی آلمانی، فرانسه و ایتالیایی رسمیت دارد ولی استانهایی که به زبان رومانس سخن می گویند گرچه رسمی نیست اما هیچ گونه محدودیتی از نظر آموزش یا انتشارات به این زبان ندارد. در بلژیک نیز دوزبان فرانسه و فلانمان رسمیت دارد، با وجود این در میهن پرستی بلژیک هاشک و تردیدی وجود ندارد. از سوی دیگر، عکس آن نیز صادق است یعنی همزبانی دلیل هم ملیتی نیست. آلمان و اتریش به يك زبان حرف می زنند و ادبیات مشترک دارند، اما دو ملت جدا از هم اند. نیمی از مردم بلژیک یعنی والونها به زبان فرانسه تکلم می کنند اما جزو ملت فرانسه نیستند. فرانسوی زبانان سوئیس نیز

با آنکه هم مرز فرانسه اند اما خود را سوئیس می دانند نه فرانسوی. این مطلب در مورد آلمانی زبانان و ایتالیایی زبانان سوئیس هم صدق می کند. او لیها هم زبان و هم مرز اتریشیها هستند اما جزو ملت اتریش نیستند و ایتالیایی زبانان سوئیس که در آن سوی جبال آلپ چسبیده به ایتالیایی زبند نیز خود را از ملت ایتالیا جدایی پندارند و بسیاری نمونه های دیگر برای این واقعیت در دنیای کنونی می توان یافت. پس زبان مشترک نه شرط لازم برای داشتن ملیت واحد است و نه شرط کافی برای آن.

تمام آنچه در باره زبان گفتیم درباره مذهب مشترک نیز می توان مشاهده کرد. نه مذهب مشترک شرط ملیت واحد است و نه اختلاف مذهب منافی داشتن آن. نمونه کامل آن کشور خودمان است که در آن شیعه، سنی، مسیحی، کلیمی و زردشتی همه خود را ایرانی می دانند و برای دفاع از حاکمیت و تمامیت ارضی آن، از جان و مال آماده فداکاری اند. در بسیاری از کشورهای دیگر خاور میانه مانند مصر، سوریه، لبنان، ترکیه و... نیز وضع مشابهی وجود دارد. در اغلب کشورهای اروپایی کاتولیکها، پروتستانها و ارتدکسها دوش به دوش هم از منافع ملی شان دفاع می کنند. اما عکس آن یعنی جنگ و جدال میان مردمان هم مذهب به اندازه ای در تاریخ بشر فراوان بوده است که نیازی به برشمردن آن نیست. تنها کافی است به دو جنگ بزرگ جهانی اشاره کنیم که دهها میلیون تلفات آن عمدتاً بیروان مسیح بوده اند.

اما باید اعتراف کنیم که منظور جناب گوک آلپ را از اخلاق مشترک درست نفهمیده ایم. چون اگر مقصود از آن ویژگیهای روحی و روانی است مانند تندخویی یا نرم دلی، کرامت یا خست، دروغ گویی یا صراحت، بدجنسی یا خوش طینتی، که اینها حالاتی فردی و خصوصی است که بیشتر تابع محیط خانوادگی، آموزشی و اجتماعی است که در آن پرورش یافته اند و چون این محیط برای افراد يك ملت حتی يك شهر بسیار باهم متفاوت است، چگونه می توان خصلتی مشخص برای تمام افراد يك کشور تضمین کرد؟ مثلاً گفت همه آنان راستگو، نرم خو، سخی، دلیر و یا کدامن هستند؛ یا برعکس تندخو، سنگدل، دروغگو، خسیس، مودی و ناپاکند. بدیهی است در هر ملتی همه جور اخلاقی وجود دارد و اگر بعضی خصلتها در میان ملتی در برهه ای از زمان کمی رایج تر از معمول باشد بستگی به شرایط تاریخی آن

○ پان تور کیست ها  
مدعی اند همه اقوام و  
مردمانی که از آن سوی  
بغازها تا دیوار چین به زبانی  
غیر از فارسی و روسی و  
گرجی و ارمنی و... سخن  
می گویند، شاخه هایی از  
يك ملت هستند و باید زیر  
يك پرچم گرد آیند. راستی  
چگونه می توان اهالی اناتولی  
و مردمان آذربایجان،  
اران، ترکمنستان،  
ازبکستان، قرقیزستان،  
قزاقستان، مغولستان و...  
را ملتی واحد دانست؟

○ هم‌نژادی شرط لازم یک ملت بودن هست اما شرط کافی نیست؛ نه مذهب مشترک شرط ملیت واحد است، نه اختلاف مذهب منافی آن؛ زبان مشترک نه شرط لازم برای داشتن ملیت واحد است، نه شرط کافی برای آن.

ملت در آن دوران دار دو با تغییر زمان و شرایط، این وضع نیز تغییر خواهد کرد. مگر اینکه معتقد باشیم این خصلتها ناشی از خونی است که در رگهای افراد این ملت یا قوم جریان دارد و چون این خون هموار پاک با ناپاک باقی خواهد ماند آن خصلتها نیز عمومی و همیشگی است؛ یعنی مانند نژاد پرستان معتقد باشیم که ملتی یا قومی برگزیده خداوند و دارای تمام خصلتهای پسندیده است و رسالت نجات و رستگاری بشریت را بر عهده دارد. بنا بر این سر نوشت بشریت بستگی به پیروزی او بر ملتهای دیگر و سلطه اش بر سراسر جهان دارد. این نظریه نژاد پرستانه که نازیها و هواداران هیتلر، فاشیستهای پیرو موسولینی و صهیونیستها و امثال آنها آن را تبلیغ کرده اند و می کنند از نظر تاریخی شکست خورده و مظلوم و مرده شده و از نظر علمی نیز بطلان آن مسلم گردیده است.

همان گونه که در پیش گفتیم، پان تور کیستها مدعی اند همه اقوام و مردمانی که از آنسوی بغازها تا انتهای آسیای مرکزی یعنی دیوار چین به زبانی غیر از فارسی یا روسی و گرجی و ارمنی و... حرف می زنند، همه شاخه ها و تیره هایی از یک ملت بزرگ و نیرومندند که بر اثر ستمهای تاریخی از یکدیگر جدا مانده اند و وظیفه تاریخی آنهاست که بکوشند از نوزیر یک پرچم گرد آیند و کیان توانمندی پدید آورند که نه تنها در آسیا بلکه در سراسر جهان مؤثر باشد.

ببینیم دلایل آنها برای اثبات این مدعا چیست. نخستین دلیل آنها زبان مشترک است، یعنی مدعی اند همه اینها در اصل زبان واحدی داشته اند که بعد بر اثر شرایط نامساعد مختصر تغییراتی در آنها روی داده است. این ادعا از بنیاد باطل است چون این زبانهای بسیار متنوعی را می توان به چند دسته تقسیم کرد که از ریشه باهم متفاوتند:

۱. قبایل معروف به ترکی که در قرن دوم و سوم هجری در ماوراءالنهر نخست به خدمت امیران سامانی در آمدند و سپس دین اسلام را پذیرفتند و به خدمت خلفای عباسی در آمدند و سرانجام دو دمان غزنوی را تأسیس کردند و بر افغانستان و نیمی از ایران حکومت کردند؛

۲. قبایل آغوز یا غز که از آسیای مرکزی به ایران هجوم آوردند و افزون بر غزنویان دو دمانهای ایرانی تبار مانند آل بویه و آل زیار را بر انداختند و دو دمان سلجوقیان را بنیاد نهادند که افزون بر سراسر فلات ایران بر آسیای صغیر و عراق عرب و شامات تا

کرانه مدیترانه مسلط شدند و حتی بغداد را تصرف کرده و خلیفه عباسی را دست نشانده خود ساختند. بخشی از این قوم بعداً جدا شده در نواحی شرقی آسیای صغیر دو دمان سلجوقیان و روم را تشکیل دادند که پایتخت آن قونیه بود. سپس در میان این قبایل نیز تفرقه افتاد و یک تیره از آنها به غرب آسیای صغیر و آناتولی مهاجرت کرد. یکی از هفت طایفه این تیره به نام عثمان آغلو، استان کوچکی را در جوار اسلامبول در اختیار گرفت که به تدریج به امپراتوری عثمانی مبدل شد.

۳. اقوام گسترده مغول که تحت رهبری چنگیز خان سراسر ایران و ماوراءالنهر و عراق عرب را مورد هجوم قرار دادند و دو دمان ایلخان مغول را جانشین خلفای عباسی کردند.

۴. قبایل تاتار که نخست شمال ماوراءالنهر و سواحل شمالی دریای خزر را اشغال کردند و سپس با گسترش و تقویت نیروهای خود به فرماندهی تیمور لنگ به ایران و عراق و قفقاز حمله کردند و دو دمان گورکانی را تأسیس کردند.

این اندیشه رایج که همه این اقوام متشاء واحد داشته اند یعنی در محل واحدی که آن را توران نامیده اند، پدید آمدند و شد و نمو کرده و از آنجا به مهاجرت پرداخته اند پایه علمی و مستدلند ندارد بلکه بر عکس دلایل و شواهدی وجود دارد که بطلان آن را نشان می دهد و ما بعداً ذکر خواهیم کرد. اما یک نکته مسلم است و آن اینکه همه آنها در بخشهای مختلفی از سرزمین بسیار گسترده ای که از او را تا مرز چین در استیهای جنوب سیبری واقع است، نشأت گرفته اند. در هزاره های پیش از آن هم اقوام بزرگ دیگری از همین منطقه به سوی غرب و اروپا (ژرمنها، گوتها، هونها و اسلاوها) یا به سوی جنوب (آریاییهای ایرانی و هندی) مهاجرت کرده بودند.

اما دلایل ما بر بطلان نظریه مبتنی بر مبداء و موطن واحد این اقوام یعنی بنیاد پان تورانیسم عمدتاً عبارت است از اینکه:

۱. اگر مهاجرت این اقوام از مبداء واحدی انجام می گرفت، یعنی همه دسته ها و گروه هایی از یک قوم بودند، منطقی است بایست مهاجرت آنها مستمر و پشت سرهم یا فاصله زمانی کوتاهی باشد در صورتی که می دانیم این مهاجرتها با فواصل زیاد یعنی حدود دو قرن از هم انجام گرفته است. ترکهای غزنوی در قرن سوم هجری، غزها در قرن پنجم، مغولان در قرن هفتم

و تاتار هادر قرن نهم به کشور ما حمله و سلطه خود را بر آن آغاز کردند. بدین سان میان مهاجرت هر کدام از این اقوام با هم حدود دو قرن فاصله بوده است.

۲. هر یک از این اقوام هنگام پورش به ایران سلطه قوم قبلی را از بین بردند و حتی دودمان آن را بر باد داده است؛ در حقیقت مانند دشمن خونخواری با آن قوم رفتار کرده است. این نشان می‌دهد که پیش از آن هیچ گونه آشنایی و رابطه‌ای میان آنها وجود نداشته است.

۳. طرز رفتار و روش فرمانروایی این اقوام در ایران تفاوت فاحش با هم داشته است. ترکان غزنوی به زبان و ادبیات فارسی اهمیت و ارزش بسیار می‌نهادند و حتی خود نیز می‌گوشیده‌اند این زبان را بیاموزند. آنان نسبت به دین اسلام بسیار معتقد و متعصب بودند و به خلیفه عباسی احترام و تبعیت کامل نشان می‌دادند. غزهای سلجوقی بویژه نخستین پادشاهان این دودمان کمتر از غزنویان به زبان و ادبیات فارسی اهمیت می‌دادند و بیشتر به تشویق زبان عربی همت می‌گماشتند. برای خلیفه عباسی نیز ارزش زیادی قائل نبودند و او را دست‌نشانده خود می‌پنداشتند. اما ایلخانان مغول کلاً برای ادبیات فارسی ارزشی قائل نبودند و کتابخانه‌های بزرگی را به آتش کشیدند. آنها گرچه دین اسلام را پذیرفته بودند اما آخرین خلیفه عباسی را ندمال کردند. سرانجام تاتار هادشمن زبان و ادبیات فارسی بودند و در نوشته‌های خود زبان مارا با واژه‌های نامأنوس و بدآهنگ تاتاری بیالودند.

برای اینکه تفاوت این اقوام و زبان آنها را با هم دریابیم، کافی است یاسای چنگیزی را با توزوک تیموری مقایسه کنیم و آثار معماری و هنری این دو دور را با هم بسنجیم. البته در هر کدام از این قومها، زبان تیره‌ها و طایفه‌های مختلف نیز با هم کم و بیش فرق داشته است. اما آنچه مهم است این واقعیت است که تمدنی به نام تورانی هیچ‌گاه وجود نداشته و نظریه پان‌تورانیسم از بنیاد جعلی و ساختگی است و به همین سان پان‌تور کیسم؛ یعنی گرد آوردن اقوام و ایلاتی با سنتهای مختلف و زبانهای کم و بیش متفاوت تحت عنوان ملت ترک، یک تحریف و جعل بزرگ علمی و تاریخی است. آیامی توان اهالی آنا تولی و مردمان آذربایجان، اران، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، مغولستان و... را ملتی واحد دانست؟! تا آنجا که مربوط به جمهوریهای سابق شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز است، زبانشناسان شوروی با تحقیقات عمیق نشان داده‌اند که هر کدام از

اینها دارای زبانی مستقل و مجزا هستند. یکی از شاخصه‌های دولت شوروی در آغاز تشکیل اتحاد جماهیر شوروی برای تعیین ملیتها، زبان مستقل ملی بود؛ در نتیجه کمیسیونی از کارشناسان و متخصصان زبان تشکیل شد و پس از بررسیهای مبسوط، این کمیسیون هر کدام از این جمهوریهار دارای زبانی مستقل تشخیص داد.<sup>۸</sup>

تفاوت میان این زبانها به اندازه‌ای است که مثلاً ترکمن‌ها زبان قرقیزها را نمی‌فهمند و از یکبها زبان آذربایجانیها را. من شخصاً این واقعیت را مشاهده کرده‌ام. در میان «پنجاه و سه نفر»، مایک ترکمن داشتیم به نام آناقلیچ خضر بابا و چند نفر آذربایجانی اصیل هم داشتیم. هر وقت آناقلیچ به ترکمنی حرف می‌زد آنها اصلاً نمی‌فهمیدند. میان ترکمنی اسلامی و ترکمنی آذربایجانی هم تفاوت‌های زیادی وجود دارد. اما به فرض اینکه این اختلافات هم وجود داشت باز موجب آن نمی‌شد که آذربایجانیهای خودمان را با اهالی آنا تولی از یک نژاد یا یک ملت تصور کنیم. زیرا اولاً، زبان ترکمنی فقط از چند قرن پیش به مردم آذربایجان تحمیل شده و پیش از آن مردم این ایالت به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و نشانه‌های اشعار شاعرانی مانند قطران است. ثانیاً، پیوندهای عمیق تاریخی که قدمت آن به زمان زرتشت می‌رسد، آذربایجان را چنان با بخشهای دیگر ایران به هم پیوسته است که از هم ناگسستنی‌اند. تاریخ به ما نشان می‌دهد که هر زمان بیگانگان تو طئه‌ای برای جدا ساختن آذربایجان از مام‌میهن طرح کرده‌اند، مردم آذربایجان پیشاپیش صفوف دیگر ملت ایران با آن به پیکار برخاسته و آن تو طئه‌ها را در هم شکسته‌اند.

### پانوشتها

۱. تاریخ صفویه، دکتر احمد تاج‌بخش، ص ۱۱۹ و بعد.
۲. همانجا.
۳. دلیران جانباز، دکتر ذبیح‌الله صفا، صص ۲۲۵-۳۰.
۴. همانجا.
۵. «فصلنامه خاورشناسی ترکیه»، سال اول، شماره ۱ و ۲، صص ۱۶۰ و بعد.
۶. همان، صص ۲۳۸.
۷. ریچارد هارتمان، ضیاء گون‌آلپ و اصول پان‌تور کیسم، صص ۵۸۸-۹. به نقل از نادرستی فرضیه‌های نژادی، تألیف پروفیسور شاپور رواسانی.
۸. امپراتوری گسسته، هلن کارردانکوس، ترجمه دکتر غلامعلی سیار، صص ۲۵۶-۷.

○ برای اینکه تفاوت اقوام مورد نظر پان‌تور کیست‌ها را از لحاظ زبانی و فرهنگی دریابیم، کافی است یاسای چنگیزی را با توزوک تیموری مقایسه کنیم و آثار معماری و هنری مربوط به آنها را با هم بسنجیم. امروز نیز تفاوت میان زبان این اقوام و مردمان به اندازه‌ای است که مثلاً ترکمن‌ها زبان قرقیزها را نمی‌فهمند و از یکبها زبان آذربایجانی‌ها را.